

پادکست اندیشه و سیاست: جامعه طبقاتی، دولت و انقلاب اجتماعی

کاظم نیکخواه

مندرج در انترناسیونال ۹۲۸

امروز میخواهیم در مورد جامعه طبقاتی دولت و انقلاب اجتماعی صحبت کنیم. رابطه اینها چیست؟ و چرا جامعه به طبقات تقسیم شده و دولت چه نقشی در این ساختار طبقاتی دارد و چرا ما کمونیستها از جامعه بدون طبقات صحبت میکنیم.

خب اینها موضوعاتی است که ساعتها میشود در موردش صحبت کرد و کتابها در مورد آن نوشته شده و من اینجا فقط به مدت نیم ساعت میخواهم پایه های بحث را توضیح بدهم و نه همه جوانب آنرا.

الف - جامعه طبقاتی

برای اینکه نقطه عزیمتان روشن تر بشود یک لحظه چشم ها را ببندید و به این فکر کنید که چرا اساسا جامعه انسانی شکل گرفته است. در پاسخ به این سوال فوراً به این جواب میرسید که جامعه تشکیل شده چونکه بشر موجودی اجتماعی است و در تنهایی نمیتواند زندگی کند. این پایه و اساس ایجاد جوامع بشری است. یعنی جوامع بشری از ابتدا بخاطر نیازهای انسانی و برای پاسخ به نیازهای انسانها شکل گرفتند. و جوامع

اولیه بشری اینگونه بودند. (طبعاً تا حدی که بشر اولیه
میتوانست درک و شعور این امر را داشته باشد.)

اما درست همزمان با اینکه قدرت تولیدی بشر رشد کرد
و انسانها توانستند بیش از نیاز روزمره خودشان یعنی
غذا و پوشاک تولید کنند و ذخیره معنی پیدا کرد؛ یک
عده ای هم پیدا شدند که هدفشان را تصاحب محصولات
مازاد دیگران قرار دادند. یعنی کارشان تصاحب عدوانی
یا با زور و قلدری محصولات مازاد اجتماعی بود. نه فقط
تصاحب محصولات مازاد دیگران بلکه تصاحب خود
آدمها بعنوان برده و استثمار آنها در شرایطی غیر قابل
تحمل. این ساده ترین توضیح ایجاد طبقات استثمارگر و
استثمار شونده است. یعنی توضیح آن روند غیر انسانی
ای است که شکل گرفت و نتیجه آن جوامع طبقاتی بود.
جوامعی که یک اقلیت بنام روسای قبایل یا برده دار، یا
زمین دار و فئودال و اشرافیت، یا سرمایه دار و صاحب
سرمایه بر اکثریت مردم سلطه یافتند.

اما مساله فقط به یک بار غارت ذخایر تولید شده از
کار دیگران تمام نشد. بلکه این اقلیت چپاولگر و بی

خاصیت و مفتخور، به چپاولگری خودشان ادامه دادند و بعد با استفاده از اموال و ثروت‌هایی که غارت کرده بودند یک عده را اجیر کردند که برتری آنها بر دیگران را حفظ کنند و تداوم ببخشند. و به این شکل اولین دولت‌ها ایجاد شدند. و بتدریج سیمای جامعه عوض شد. جامعه ای که بخاطر پاسخ به نیازهای افراد تشکیل شده بود، تبدیل شد به جامعه ای که محور اصلیش حفظ ثروت و نعمت و امکانات یک قشر اقلیت بود.

تاریخ نشان می‌دهد که دولت‌های اولیه در واقع دستجات مسلحی بودند که کارشان حفظ ثروت‌های چپاول شده همین باندهای دزد و چپاولگر و سران قبایل و عشایر بود. دولت دقیقاً از اینجا شکل گرفت. یعنی قشر انگل و سلطه گر، زورگویی و سلطه و چپاولگری خودش را با استفاده از اسلحه و چماق و نیروی مسلح بحفظ کردند. و بعداً همین نیروی مسلح و زورگویی را بنام دولت و پلیس و ارتش و زندان و دادگاه و غیره تثبیت کردند و به آن سیستم دادند.

این بطور خلاصه داستان سیستم طبقاتی ای است که

از حدود سه هزار سال قبل از میلاد بر جوامع بشری حاکم شد. سیستمهای برده داری، فئودالی و زمین داری و سرمایه داری بر این اساس شکل گرفتند. در برخی جوامع و در مقاطعی از تاریخ ترکیبی از همه این سیستمهای طبقاتی را میشود مشاهده کرد. مثلا در جاهایی زمین داری و برده داری پایای هم پیش رفته اند. یا سرمایه داری و فئودالیسم سالها با هم همزیستی داشته اند. اینکه آیا میشد تاریخ بشر روال دیگری پیدا کند و به این شکل دردناک و ستمگرانه و جنایتکارانه نباشد بحث دیگری است که اینجا موضوع بحث ما نیست.

ما کمونیستها حرف اساسی مان بطور خلاصه اینست که این سیستم های طبقاتی سرنوشت گریز ناپذیر بشر نیست و نباید باشد. بقول منصور حکمت اساس سوسیالیسم و کمونیسم انسان است. بشر باید خود را از تبعیضات و زورگوییهای اجتماعی خلاص کند و مبارزه طبقاتی دائمی ای برای رهایی جریان داشته و دارد. آنچه ما بویژه نشان میدهیم اینست که در جامعه سرمایه داری بشر میتواند و این امکان و شرایط را بطور

عینی بدست آورده است که بتواند به این دورانیهای طبقاتی پایان دهد.

برده ها مدام علیه برده داران شورش و مبارزه کرده اند و نتوانستند وضع را عوض کنند. دهقانان و سرفهها همینطور. اما سرمایه داری سیستمی است که بقول مارکس هم دچار تناقض مهلک است و هم گورکنان خودش را پرورش داده. تولید سرمایه داری یک طبقه کارگر را ایجاد کرده که کاملا و بطور عینی موجودیت یک طبقه واحد و متحد را دارد و هم گلوگاه سرمایه داری را در چنگال خودش دارد و میتواند با حرکت متحدانه خودش کل این سیستم را فلج کند و متلاشی کند و جامعه را از نو بسازد.

همانگونه که اشاره کردم جامعه انسانی آنگونه که بشر اساسا آرزویش را دارد و برای آن دور هم جمع شده، جامعه ای بدون طبقات است. بدون بالادست و فرودست. بدون ستمگر و ستمکش. بدون استثمار کننده و استثمار شونده. هرکس به اندازه توانش کار میکند و به اندازه نیازش بدست می آورد. اینها نه خیالپردازی است و نه

غیر واقعی. واقعا کدام انسان است که آرزویش زندگی کردن در چنین جامعه ای منعطف و باز و آزاد نباشد؟ قطعا و بدون تردید ۹۹ درصد مردم جهان عمیقا و با تمام وجود آرزو میکنند در چنین جامعه ای زندگی کنند. آرزو دارند هر روز بدون ترس و نگرانی از زندان و سرکوب و فقر و جنگ از خواب بیدار شوند و به کارهایی که دوست دارند پردازند و در فضایی از مهر و محبت و شادی و رفاه در کنار دیگران در موقعیتی برابر زندگی کنند. این در واقع احساس و فکر و آرزوی طبیعی بشر است. یعنی کمونیسم از خود انسانیت انسانها سر چشمه میگیرد و اختراع ما یا مارکس یا کمونیستها نیست. یک امر عینی و انسانی است.

و مانعی که سر راه آن وجود دارد همان اقلیت استثمارگر حاکم است و نه هیچ چیز دیگری. ثروت و امکانات و علم و تجربه و همه پیش شرطها برای آن وجود دارد و باید مقاومت آن اقلیت را کنار زد تا بشود آنرا عملی کرد.

ب- دولت ابزار سرکوب طبقاتی

مهمترین و اساسی ترین ابزار تداوم حاکمیت اقلیت سلطه گر، دولت است. دولت بر خلاف آنچه تبلیغ میکنند، ابزاری برای دفاع از مردم و شهروندان نیست. بلکه ابزاری در برابر آنهاست. ابزاری است برای سرکوب اکثریت مردم و مقابله با اعتراض و مبارزه و انقلاب فرودستان. و اساسا برای همین کار درست شده. کارکرد اصلی پلیس و ارتش و دادگاه و زندان در همه جا حتی در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری اساسا همین است. شعار مدافعان نظامهای موجود "نظم و قانون" است. نظم یعنی همان سیستم نابرابری که به یک اقلیت امکان میدهد بخش اعظم ثروتها را در اختیار بگیرد. و قانون یعنی ضوابط و امر و نهی هایی که برای حفظ این سیستم تعریف شده است.

میدانیم که مدافعان سیستم موجود به وجود دزدی و قتل و دیگر جرمها و جنایات در جوامع اشاره میکنند و دولت و قانون و زندان را در خدمت مقابله با این جرائم قلمداد میکنند. اما کمی کنکاش در ریشه همه جرائم این را بروشنی به هرکسی نشان میدهد که تمام جرائم و جنایات عوارض و دملهای چرکین همین نظام نابرابر

و ناعادلانه هستند. جامعه بیمار، مدام در درون خود بیماری تولید میکند. از جمله قتل و جنایت و دزدی و اعتیاد و امثال اینها. آموزش اصلی این جامعه اینست که برای خوشبختی باید با دیگران مدام رقابت کنی و پایت را بر شانه دیگران بگذاری و بالا بروی. بعلاوه کارکرد اصلی دولت مقابله با این جرائم نیست. بلکه مقابله با شورشها و خیزشها و اعتراضات و اعتصابات و مبارزات اکثریت مردم علیه اقلیت حاکم است. و نه چیز دیگری.

ج - مبارزه طبقاتی و انقلاب
سوال اینست که آن اکثریت تحت ستم برای دفاع از زندگی خویش و خلاصی از این وضعیت ناهنجار که بر او حاکم کرده اند چه ابزاری در اختیار دارد؟ جواب این سوال مبارزه است. مبارزه طبقاتی با طبقه ستمگر و استثمارگر. و اوج این مبارزه انقلاب است. درست است که طبقه حاکم ارتش و پلیس و زندان و نیروی سرکوب را در اختیار دارد. اما تجربیات تاریخی نشان داده که وقتی که اکثریت مردم دست به مبارزه و انقلاب میزنند کل این دستگاه و سیستم سرکوب را میتوانند

در هم بشکنند.

یک نکته هم که باید اشاره کنیم و مهم است اینست که مبارزه طبقاتی یک واقعیت اجتماعی است. با آموزش و ارشاد و نصیحت و آگاهی شروع نمیشود. همانطور که در مانیفست تاکید شده تاریخ همه جوامع طبقاتی تاریخ مبارزه طبقاتی است. از همان لحظه اولی که جامعه طبقاتی شکل میگیرد مبارزه طبقاتی نیز همراه با آن در اشکال بسیار متنوعی شروع میشود و بسته به شرایط نشو و نما می یابد. مبارزه طبقاتی در مقطعی از تکامل و رشد و گسترش خود به شورش و انقلاب می انجامد. یعنی حرکت همزمان بخش قابل توجهی از مردم برای به زیر کشیدن حاکمین و در دست گرفتن زمام امور.

انقلاب یعنی تحول از پایین و با قدرت توده مردم. انقلاب یعنی خیزش توده ای برای به زیر کشیدن حکومت. مبارزه طبقاتی در نقطه ای از رشد و بالندگی خود به شورش مردمی و انقلاب منجر میشود. یعنی بخش قابل توجهی از اکثریت فرودست بطور همزمان در ابعاد وسیع و میلیونی بپا میخیزد و تلاش میکند اقلیت حاکم را از

راس جامعه به زیر بکشد و به سلطه آن پایان دهد.

نکته ای که می‌خواهیم تاکید کنیم و بسیار مهم و کلیدی است، اینست که آن توده اکثریت تحت ستم و استثمار، ابزاری بدون مبارزه جمعی و انقلاب برای خلاصی از حاکمیت سیستم استثمار و ستمگری در دست ندارد. چند صد سال است سرمایه داری بر جهان حاکم شده و تمام تلاش کارگران برای بهبود شرایط زندگی خویش با قتل و زندان و دستگیری و سرکوب مواجه شده است. دموکراتیک ترین جوامع سرمایه داری تاریخی که پشت سر خود دارند، تاریخ جنگ و جدالهای حاد و دردناک طبقاتی است و که نهایتا با انقلابات و قیامهای توده ای کارگران و مردم محروم، عقب نشینی هایی را به دولتها و سرمایه داران تحمیل کرده اند. آن جریانات و نظریه پردازانی که علیه نفس انقلاب موضع میگیرند و انقلاب را تقبیح میکنند یا آنرا با خشونت برابر میگیرند، شیادان و مدافعان رنگارنگ نظام های طبقاتی موجود و بطور مشخص سرمایه داری حاکم هستند. وقتی که ارتش و پلیس و زندان و سرکوب و زور و قانون و دادگاهها همه برای در انقیاد نگه داشتن اکثریت مردم حدادی

شده اند و علیه اکثریت بکار میروند، روشن است که نمیتوان بدون زور، بدون مبارزه و بدون انقلاب گامی به جلو برداشت. به همین دلیل انقلاب یکی از واژه های کلیدی در قاموس کمونیسم است. انقلاب برای کسب قدرت سیاسی. انقلاب برای پایان دادن به نظم و مناسبات ستمگرانه و استثمارگرانه! تک تک این کلمات مهم و حیاتی اند. باید انقلاب کرد و باید قدرت سیاسی یعنی دولت و حاکمیت را از دست اقلیت که اکنون سرمایه داران هستند بیرون کشید. تا بشود به مناسبات ستمگرانه و استثمارگرانه پایان داد. مطلقا هیچ راه دیگری جز این وجود ندارد.

بی دلیل نیست که شمار سیاستمداران و نظریه پردازان و "روشنفکران" و کسانی که علیه انقلاب تبلیغ میکنند، بسیار است. حاکمین باید و ناچارند راه انقلاب را سد کنند و یکی از راههای سد کردن انقلاب اینست که نفس انقلاب کردن تخطئه شود. و در این زمینه دانشگاهها و کتابها و مقالات و تبلیغات بسیار به جریان افتاده است. تلاش میکنند انقلاب را برابر با خشونت قلمداد کنند. تلاش میکنند انقلاب را به احزاب و گروههای افراطی

نسبت دهند. تلاش میکنند مردم را از انقلاب زده کنند.

اما هیچکدام از اینها مانع به جریان افتادن انقلابات نشده اند و نخواهند شد. زیرا همانگونه که از نظرات مارکس نتیجه میشود انقلاب یک پدیده عینی است. نه با آگاهی و نقشه از پیشی شروع میشود و نه با نقشه و ضد اطلاعات و ضد آگاهی میتوان مانع آن شد.

اینکه انقلابات چه روند و طول و عرض و اشکالی بخود میگیرند بحث دیگری است. ممکن است انقلاب با یک قیام یک روزه پیروز شود. ممکن است ماهها جدال و جنگ و شورش و خیزش ادامه یابد. ممکن است طبقه حاکم با یک اعتصاب عمومی و تظاهرات و راهپیمایی توده ای از هم بپاشد و قدرت را به مردم واگذار کند. همه اینها بستگی به شرایط دارد. فاکتورهای زیادی در این انقلابات چه اشکال و ابعاد و روندی بخود بگیرند تاثیر دارند. اما ویژگی مشترک همه این انقلابات متنوع و رنگارنگ، اعمال زور و قدرت توده ای علیه حاکمین است.

یک نکته را هم اشاره کنیم که این درست است که انقلاب یک پدیده عینی است اما اهداف انقلاب بستگی به رهبری انقلاب دارد. انقلاب ممکن است با به زیر کشیدن حکومت و جابجا کردن حکومت متوقف شود. یعنی مردمی که انقلاب کرده اند تصور کنند یا باور کنند که مشکل فقط حکومت و دولت موجود بوده و نه کل سیستم و مناسبات موجود. در این صورت یک انقلاب سیاسی صورت میگیرد.

در عین حال ممکن است انقلاب دست به ریشه ببرد. امتیازات طبقاتی را مورد تعرض قرار دهد. روابط اقتصادی و توزیع ثروت و بوروکراسی و ارتش و کل نظم موجود را زیر و رو کند و جامعه را روی روال دیگری بیندازد. به این میگویند انقلاب اجتماعی. انقلابی برای تغییر کل روبنای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه.

و بالاخره

تا اینجا از ویژگیهای اوضاع اجتماعی در جوامع طبقاتی و انقلاب بطور کلی سخن گفتیم و به نظام موجود حاکم در دنیا یعنی سرمایه داری و مبارزه طبقه کارگر فقط

اشاراتی داشتیم و بطور تفصیلی به خصوصیات مبارزه طبقاتی در این نظام نپرداختیم. کمونیسم از دل جامعه سرمایه داری سر بر آورده است. بدون سرمایه داری و طبقه کارگر جنبش کمونیستی یا بهتر است بگوییم کمونیسم علمی نمیتوانست پا بگیرد. کمونیسم یک آرزو نیست. یا فقط یک آرزو نیست. بلکه یک چشم انداز و افق عینی و واقعی و عملی و علمی است که از دل سیستم سرمایه داری شکل گرفته. سرمایه داری از این زاویه دو ویژگی دارد. یکی اینکه دچار تناقضات درونی است. سیستم سود دچار تناقض است. رقابت بخشهای مختلف سرمایه مدام در این سیستم بحران سازی میکند. جهانی شدن سرمایه با سیستم ملی و مرزهای میلی دچار تناقضات و تضادهای جدی ای هست. و به این دلایل و دلایل دیگر سرمایه داری مدام دچار بحرانهای جدی و عمیق میشود. و از دل هر بحرانی نسبت به قبل ضعیفتر بیرون می آید. ویژگی دیگر سرمایه داری که بسیار مهم است اینست که طبقه ای را شکل میدهد طبقه کارگر که بطور واقعی و عینی یک طبقه واحد است. از نظر عینی همبسته است. وابستگی تولید در کشورها و مناطق مختلف و رشته های مختلف

تولید به کارگران ویژگی یک طبقه واحد را میدهد. هیچ طبقه ای مثل طبقه کارگر این همبستگی عینی طبقاتی را ندارد که بخشهای مختلفش به هم وابسته باشند. و این طبقه بطور عینی این امکان را دارد که به انقلابی همه جانبه و ریشه ای دست زند و به برپایی یک جامعه انسانی و بدون ستم و استثمار بطور واقعی تحقق بخشد.

نتیجه ای که در آخر میگیریم اینست که کمونیسم علمی محصول سرمایه داری است و از دل سرمایه داری رشد کرده و جلو آمده و مدام جلوتر می آید. نکته دیگر اینکه کمونیسم جنبشی مربوط به طبقه کارگر است و با مصالح و منافع طبقه کارگر گره خورده است. و بالاخره طبقه کارگر فقط با انقلاب میتواند خودش و جامعه را از ستم و استثمار خلاص کند. و بالاخره انقلاب کمونیستی به طبقات و سیستم طبقاتی پایان میدهد و به این دلیل دولت هم در این سیستم نیاز و ضرورت وجودیش را از دست میدهد.

(توضیح: این متن قبلا در انترناسیونال شماره ۹۱۲ منتشر شده و اینجا بعنوان بخشی از مجموعه بحثهای

پادکاست اندیشه و سیاست مجدداً آنرا بازتاب میدهیم
(

وب سایت:
www.wpiran.org

تقاضای عضویت و همکاری، ارسال پیام و
گزارش از طریق:

پیامگیر تلگرام: [@wpi_tamas](https://t.me/wpi_tamas)

و یا با ارسال پیام به شماره

۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵

سیگنال، واتساپ و تلگرام
اینستاگرام